

## کلیسا و بازگشت مسیح درس ۱۵: آرامش نهایی ایماندار دکتر آر. سی. اسپرول

امروز به پایان مجموعه‌ی ۶۰ قسمتی‌مون، یعنی بررسی اجمالی اصول مسیحیت می‌رسیم، و به جاست که در پایان درس‌مون درباره‌ی امور مربوط به خدا، این درس رو داشته باشیم که در پایان برای ما چه اتفاقی میفته؛ در پایان زندگی‌مون. و امید پر جلالی که به عنوان مسیحیان داریم، اینه که وارد آن آسایش در آسمان بشیم.

هر یکشنبه، ما نشانه‌ی خدا رو از وعده‌ی آسایش که در برابر هر ایمانداری، به عنوان روز سبت قرار گرفته، می‌بینیم و این نشانه‌ی تعیین شده‌ی خدا برای وعده‌اش هست که ما در آینده به آرامی وارد خواهیم شد. اما بعضی در زمان ما شک دارند که بعد از مرگ، حیات هست، کسانی که به ما میگن امیدمون به آسمان، یک امید واهی هست.

این نتیجه‌ی مستقیم توانایی ما در تصور آرزوها و خواسته‌هامون در آینده هست، و اونها می‌پرسند بر چه اساسی اطمینان واقعی داریم که دنیای بعدی بهتر از این دنیا خواهد بود. البته، به عنوان مسیحی، پاسخ ما به این، از شهادت مسیحی، نه فقط با اثبات پیروز شدنش بر مرگ، بوسیله‌ی رستاخیز از قبر، بلکه همینطور با تعالیم او.

ما کلامش رو در خونه‌ی مریم و مرتا به یاد داریم، وقتی به بیت عنیا رفت، وقتی برادرشون قبل از رسیدن عیسی، مُرده بود، قبل از این که عیسی، ایلعازر رو از مرگ زنده کنه. و یادمونه که عیسی گفت: "من قیامت و حیات هستم اگر [انسان] مرده باشد، زنده گردد." حالا در سخنانش در بالاخانه، شبی که به او خیانت شد، در یوحنا باب ۱۴، عیسی این دیدگاه را اعلام می‌کنه: "دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید." حالا وقتی عیسی این سخنان رو که بین مسیحیان خیلی معروفه، آغاز می‌کنه، شروعش با یک حکمه. با یک دستور شروع می‌کنه، وقتی میگه: "نشود"، او از حالت زبانی استفاده می‌کنه که بر یک الزام دلالت می‌کنه.

به ما فرمان داده شده که نذاریم دلمون درباره‌ی این مسائل، درباره‌ی آینده‌مون در آسمان مضطرب بشه. "به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید. در خانه‌ی پدر من منزل بسیار است و الا به شما می‌گفتم. میروم تا برای شما مکانی حاضر کنم، و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید.

و جایی که من میروم می‌دانید و راه را می‌دانید." حالا عیسی اینجا، در شام آخر با شاگردانش نشست، اونها می‌دونن دچار بحران شدند، او به زودی از بینشون میره، و اونها نگرانند. مضطرب هستند و عیسی گفت: "آروم باشید. دل شما مضطرب نشود! شما به خدا ایمان دارید، اینطور نیست؟ خُب، به من هم ایمان داشته باشید، چون در خانه‌ی پدر من، منزل بسیار است." حالا، اینطور میگه: "و الا به شما می‌گفتم."

حالا این ربای هست که به شاگرداش تعلیم میده، استادی که به شاگردانش تعلیم میده، و قبل از عزیمتش میگه: "من اجازه نمی‌دادم شما به این امید کاذب، امید واهی، تحقق یه آرزو و فلج روانی در این زمینه ادامه بدید. اگه این امید کاذب بود، اگه این فقط یک تصور از بهشت بود، خطای شما رو اصلاح می‌کردم. اگر حقیقت نداشت به شما می‌گفتم؛ اما نه تنها اینطور نیست، بلکه این دقیقاً همون جایی هست که الان می‌رم.

من به خونگی پدرم می‌رم و یکی از اهدافی که به خاطرش می‌رم، اینه که جایی برای شما مهیا کنم. من پیشاپیش شما به آسمان می‌رم و مطمئن باشید وقتی به اونجا رسیدم، بعد از مرگ برای شما هم مکانی خواهد بود." این وعده‌ی مسیح به قومشه؛ اینکه مسیح برای همه‌ی کسانی که به او ایمان میارن، مکانی رو در خانه‌ی پدرش مهیا کرده و خدا بیهوده مهیا نمی‌کنه.

به نظرم همه‌ی ما تجربه‌ی آماده کردن شام برای مهمانان رو داشتیم که بعد در دقیقه‌ی آخر، یک تماس تلفنی دریافت کردیم که میگن نظرشون رو عوض کردند و نمیتونن به این قرار ملاقات برسند. وقتی مسیح جایی برای قومش مهیا می‌کنه، این اتفاق نمیفته، قومش از این مکان استفاده خواهند کرد. پس اولین چیزی که می‌خوایم درباره‌ی آسمان بگیم، اینه که ما دلایلی داریم که از واقعیت اون مطمئن باشیم، اما معمولاً نگرانی ما درباره‌ی آسمان اینه که اون چه شکلیه؟

کتاب مقدس چیزهای زیادی داره که در مورد آسمان بگه، اما یوحنا هم در رساله‌ی اولش، بینش‌هایی درباره‌ی جایگاه آینده‌ی ما میده که به نظرم خیلی برامون مهمه. در باب سه از اول یوحنا، این کلمات رو می‌خونیم: "ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم." حالا ما در جای دیگه، از دیدگاه دیگه‌ای به این پرداختیم.

"از این جهت دنیا ما را نمی‌شناسد زیرا که او را نشناخت. ای حبیبان، الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛ لکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنان که هست خواهیم دید. و هرکس که این امید را بر وی دارد، خود را پاک می‌سازد چنان که او پاک است."

به نظرم اگه این متن مهم‌ترین متن آخرت‌شناسی در تمام عهد جدید نباشه، یکی از مهم‌ترین متون آخرت‌شناسی هست، چون وعده‌ای که به ایمانداران میده، اوج سعادتیه که در آسمان ازش بهره‌مند خواهیم شد، و در چیزی یافت می‌شه که به طور تخصصی در الهیات، "ویزیو دی" یا رویای سعادت‌مندی نامیده شده.

عبارت اول، "ویزیو دی" صرفاً به معنای "رویای خداست"، رویایی که رویای سعادت‌مندی نامیده شده. چرا؟ خُب، شاید با اصطلاح "سعادت‌مندی" آشنا نباشید، اما با اصطلاح "خوشا به حال‌ها" آشنا باشید. خوشا به حال‌ها، بیاناتی هستند که در موعظه‌ی سر کوه ثبت شده، وقتی عیسی هریک از خوشا به حال‌ها رو به شکل نبوت یه برکت شروع می‌کنه. "خوشا به حال مسکینان.

خوشا به حال صلح کنندگان و کسانی که گرسنه و تشنه‌ی عدالت هستند و الی آخر. " این وعده‌ی خوشا به حال‌هاست، درجه‌ای از شادی که از هر خوشی یا هر نوع شادی زمینی فراتر میره، وقتی خدا خوشا به حال‌ها رو به جان یک نفر میده، این سطح برتر خوشی و رضایت و شادمانی هست که هر موجودی میتونه دریافت کنه.

و این چیزی که خوشا به حال‌ها نامیده شده، چیزی که اینجا مورد نظره، وقتی درباره‌ی رویای سعادت‌مندی صحبت می‌کنیم: رویایی که خیلی شگفت‌انگیزه، رویایی که خیلی رضایت بخشه، اینه که این رویا به تنهایی، کمال برکت رو به همراه داره. حالا، این رویا چیه؟ این رویای خداست، چون چیزی که یوحنا اینجا در این باب میگه، اینه که ما هنوز نمی‌دونیم چطور خواهیم بود.

او گفت: "من از همه‌ی جزئیات آسمان خبر ندارم،" اما چیزی که می‌دونیم، اینه که مثل او خواهیم بود، چون او را "این سه است" خواهیم دید، در والگیت، در نسخه‌ی لاتین. ما او رو همونطوری که هست، خواهیم دید. ما می‌تونیم او رو ببینیم و به او بنگریم، نه یک تجلی از خداوند، نه تجلی غیرمستقیم از خدا، نه بوته‌ی مشتعل، نه ستون ابر یا ستون دود، بلکه او رو همونطور که هست، خواهیم دید. ما او رو در وجود بدون حجابش خواهیم دید.

حالا، یک لحظه صبر کنید. در عهدعتیق، همه‌ی خوشی و برکتی که مردم با نزدیکی خدا تجربه می‌کردند، محدودیتی داره، و محدودیت اینه که هیچ انسانی نباید خدا رو ببینه. هیچ انسانی اجازه نداره روی خدا رو ببینه، وگرنه هلاک خواهد شد. حتی موسی که به خداوند التماس کرد به او اجازه بده روی او رو ببینه، خدا گفت: "نه، موسی. من اجازه خواهم داد که یک نگاه اجمالی از پشت داشته باشی، جلال من رو به طور گذرا ببینی، اما روی من نباید دیده بشه."

این نوع دیدِ نزدیک، رو در رو، نگاه مستقیم به خدا، برای هر موجود فانی در این دنیا کاملاً ممنوعه، و این زندگی مسیحی رو خیلی سخت می‌کنه، چون شما خوانده شدید که در اطاعت و قدوسیت و سرسپردگی و وقف خود به خدایی زندگی کنید که هرگز او رو ندیدید. این سخت‌ترین چیز در زندگی مسیحیه که ما به اربابی خدمت می‌کنیم که برای ما نادیدنی هست، هرگز صدایش رو نشنیدیم، هرگز او رو ندیدیم، ولی وعده اینه که یک روز او رو خواهیم دید.

خُب، سؤال فوری که در این مقطع از لحاظ الهیاتی مطرح میشه، اینه: "حالا یک لحظه صبر کنید. وقتی خدا نادیدنی هست، چطور خدا رو به همون شکلی که هست، می‌بینیم؟" ولی ما به موعظه‌ی سر کوه برمی‌گردیم. به چه کسانی وعده میده که خدا رو خواهند دید؟ صلح کنندگان نیستند.

مسکینان نیستند. رحم کنندگان نیستند. "خوشا به حال پاک دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید." حالا، می‌بینید دلیل اینکه نمی‌تونیم خدا رو ببینیم، این نیست که چشمان ما مشکل دارند. دلیل اینکه نمی‌تونیم خدا رو ببینیم،

اینه که مشکلی در دلمون هست، اما وقتی وارد جلال بشیم و کمال تقدیسمون رو دریافت کنیم، این مانع کنونی که درک مستقیم و فوری از خدا رو غیرممکن می‌کنه، برداشته خواهد شد.

"اما دوباره"، شما می‌گید: "اما هنوز، حتی در آسمان، خدا جسم نخواهد داشت. او روح خواهد بود. چطور می‌تونید روح رو ببینید؟" خُب، من نمی‌دونم جوابش چیه. این یکی از چیزهایی هست که خدا به ما نگفته، هرچند بعضی از بهترین متفکران الهیات، کمی در این مورد حدس و گمان‌هایی داشتند.

همین دیروز مشغول نوشتن بودم، داشتم روی کتابی درباره‌ی فلسفه کار می‌کردم و به یکی از فیلسوفان می‌پرداختم و کل موضوع شناخت از طریق واسطه رو توضیح می‌دادم، و در توضیح درباره‌ی تماشای بازی بسکتبال در تلویزیون صحبت کردم. ما می‌گیم وقتی من بازی بسکتبال رو در تلویزیون تماشا می‌کنم، واقعاً بسکتبال تماشا می‌کنم؟ معلومه که من در اون رویداد به طور زنده حضور ندارم.

بازی بسکتبال، مایل‌ها دورتر از جایی که من هستم، اتفاق می‌فته. چیزی که من تماشا می‌کنم، پخش الکترونیکی و تصویر چیزی هست که مایل‌ها دورتر اتفاق می‌فته. یک واسطه بین بازی و من هست، پس من از طریق این رسانه از اتفاقی که در این بازی بسکتبال می‌فته، آگاه میشم. رسانه چیزی غیر از واسطه نیست که چیزی رو که اینطرف اتفاق می‌فته، به کسی که اونطرف منتقل می‌کنه؟

حالا، چرا این رو می‌گم؟ من گفتم: "خُب، من بازی رو ندیدم. فقط به تصاویری از بازی نگاه می‌کردم." خُب، اگه من در بازی بودم، به چی نگاه می‌کردم؟ تصاویری که در برابر چشمانم منعکس شده، و نور ازش استفاده می‌کنه و این تصویر رو روشن می‌کنه، پس منابع نور به چشمانم، به عدسی چشمم، عصب بینایی من برخورد می‌کنه و از طریق کل این فرایند بینایی، می‌گم: "آه، می‌بینمش!" اما انواع چیزها اینجا، در انتقال این عمل حسی اتفاق می‌فته که با چشمانم درک می‌کنم؛ و اگه بهترین بینایی دنیا رو داشتم، و شما من رو بدون نور در اتاق حبس می‌کردید، نمی‌تونستم چیزی ببینم، هیچی نمی‌دیدم. من هنوز به نور نیاز دارم و به این تصاویر نیاز دارم که بتونم ببینم.

پس حتی بینایی کنونی ما، از طریق واسطه هست و حرف ادواردز این بود که ما در جایگاهی خواهیم بود که جانمون، بدون مزایای چشممون، قادر خواهد بود که درک فوری و مستقیم از خدای نادیدنی داشته باشه. حالا دوباره، روح، ارتباط روح با روح، نمی‌دونم اون چطور عمل می‌کنه.

این حدس و گمان محضه، اما چیزی که قطعاً از طریق کلام مکشوف خدا می‌دونیم، اینه که شادمانی جان ما در آسمان، از این خواهد بود که او رو خواهیم دید، و او رو همونطور که هست، خواهیم دید. حالا، در مجموعه‌مون درباره‌ی مروری بر کتاب مقدس، "از خاک به جلال"، وقتی از ابتدای پیدایش شروع کردیم و مروری بر کل گستره‌ی تاریخ کتاب مقدس و مکاشفه داشتیم، با کتاب مکاشفه خاتمه دادیم. عنوان این مجموعه رو "از خاک به جلال" گذاشتیم. معلومه که جلال در اوج مکاشفه بود که در چند باب آخر عهدجدید، در کتاب مکاشفه به ما داده میشه

که یوحنا، رویایی رو ثبت می‌کنه که در جزیره‌ی پلموس دریافت کرد و در اون مسیح، خودش، چیزهایی رو به او نشون داد، از جمله رویایی در پایان وقایع مربوط به آخر زمان درباره‌ی آسمان جدید و زمین جدید که از جانب خدا پایین میاد. و بیاید لحظاتی رو اختصاص بدیم و به بعضی از این عناصر نگاه کنیم.

باب ۲۱ از کتاب مکاشفه، "و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چون که آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد. و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است.

و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: «اینک خیمه‌ی خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول درگذشت."

حالا، توجه کنید که وقتی کتاب مقدس، توصیف آسمان آینده رو به ما میده، بر بعضی ابعاد تکان دهنده تمرکز می‌کنه که می‌گه آسمان چه شکلی خواهد بود و چه شکلی نخواهد بود. به ما می‌گه چی در اونجا خواهد بود، چی در اونجا نخواهد بود. اگه ادامه بدید و این متن رو بخونید، درباره‌ی خیابان‌های طلا صحبت می‌کنه، طلای بسیار ناب و خالص که نور از اون رد میشه.

درباره‌ی دروازه‌هایی صحبت می‌کنه که با مرواریدهای باشکوه ساخته شده و پایه‌ای که برپا شده و با جواهرات ارزشمند مزین شده. حالا، با آگاهی از ماهیت ادبیات مربوط به وقایع آخر زمان که خیلی تخیلی هست، فرض می‌کنیم اینها نشانه‌های نمادین درباره‌ی آسمانه، اما اجازه بدید که بگم من برای این کار از خدا تعجب نمی‌کردم. تعجب نمی‌کردم که خدا شهری داشته باشه که با خیابان‌های طلا سنگفرش شده و دقیقاً شبیه به چیزی باشه که اینجا توصیف شده.

من اصلاً از او تعجب نمی‌کردم. اما او گفت اونجا هیچ دریایی نیست. من می‌گم: "آه، یک لحظه صبر کنید!" این چیزی هست که هر سال به خاطرش زندگی می‌کنیم که برای تعطیلات به اونجا بریم؛ به ساحل بریم. ما عاشق دریا هستیم!" نه، نه، نه. برای عبرانیان، دریا، نمادی از خشونت. اونها سواحل شنی در اسرائیل نداشتند.

ساحل دریای اونها سرچشمه‌ی غارتگرانی بود که بهشون حمله می‌کردند و آب و هوای خشنی که از مدیترانه میومد. در همه‌ی اشعار عبری، دریا، نماد منفی هست. رود، سرچشمه، چاه، به عنوان تصویر مثبت در شعر عبری عمل می‌کنه، نه دریا. پس اولین چیزی که می‌گه، اینه که "مردم! هیچ خشونت، فجایع طبیعی نخواهد بود که در آسمان نگرانش باشید، چون دریایی در اونجا نخواهد بود."

و او گفت: "این چیزهای دیگه هم نخواهد بود: هیچ اشکی نخواهد بود." جایی برای اشک نیست، مگر اینکه اشک خوشی باشه، اما ما در زبانمون، اشک رو با غم و اندوه، ناراحتی، ماتم همراه می‌کنیم. و هر فرزندی به یاد میاره که

وقتی شدیداً ناراحت بود و گریه می‌کرد و مادرش با پیش بندش اومد و اشکهاش رو پاک کرد، چقدر تسلی دهنده بود.

اما شما دوباره فردا گریه می‌کنید؛ اما وقتی خدا اشکهاش رو پاک می‌کنه، اونها هرگز برنمی‌گردند. دیگه اشکی نخواهد بود. چرا؟ چون چیزهایی که ما رو به گریه می‌ندازه، برداشته خواهد شد. هیچ مرگی نخواهد بود. هیچ غم و اندوهی نخواهد بود. هیچ دردی نخواهد بود. چیزهای سابق از بین خواهد رفت.

خب، به آیه ۲۲ می‌ریم، و می‌فهمیم چه چیزهای دیگه ای در آسمان خواهد بود. هیچ معبدی در اونجا نخواهد بود و ادامه میدیم و می‌بینیم، اونجا آفتابی نخواهد بود. ماه، در اونجا نخواهد بود. "معبدی نیست؟ منظور اینه که کلیسایی نخواهد بود و آفتاب و ماه نخواهد بود؟ این چه جای فلاکت باری هست؟ من فکر کردم قراره آسمان باشه." چرا اونجا معبدی نخواهد بود؟

چون معبد، نماد قابل رؤیت حضور خداست، و وقتی خود واقعیت اونجاست، شما نیازی به معبد مادی ندارید. و چرا آفتاب یا ماه یا ستارگان نخواهند بود؟ اینها منابع مصنوعی نور هستند و به ما گفته شده در آسمان، تشعشع، درخشش جلال خدا و بره، کل شهر رو روشن خواهد کرد. هرگز شب نخواهد بود، چون جلال تابناک، درخشان و فروزان خدا هرگز متوقف نخواهد شد.

این یک چرخه‌ی ۲۴ ساعته نیست. منظورم اینه که پسر عدالت، هرگز خاموش نمیشه. پس آسمان جایی خواهد بود که درخششی با تابندگی آشکار و بدون حجاب خدا خواهد بود. چیزهای زیبای دیگه‌ای هم اینجا درباره‌ی آسمان گفته شده، اما دوستان، بهش فکر کنید.

شما برای چی زندگی می‌کنید؟ جانانتان ادواردز گفت، "می‌دونید، می‌تونید کسی رو تصور کنید که پس انداز کنه که به سفر بره، به تعطیلات ۱۰ ساله بره؛ و برای رسیدن به مقصدش باید سفر کنه، و شب اول، در یک مسافرخونه‌ی کنار جاده توقف می‌کنه، و روز بعد، به جای ادامه دادن به سفر و رفتن به مقصد مورد نظری که بهش امیدوار بود و تمام این مدت به خاطرش پس انداز کرده بود، تصمیم می‌گیره همه‌ی اینها رو فراموش کنه و در مسافرخونه بمونه.

ما اینطوری هستیم. خیلی محکم به زندگی در این دنیا می‌چسبیم، چون واقعاً به جلالی که پدر در آسمان برای قومش برپا کرده، متقاعد نشدیم. اما تا ابد، خدا این مکان رو برپا کرده، جایی که پایان و مقصد تمام قومشه. چیزی بهتر از این نمیشه، ولی دوباره، هر آرمان، هر امید، هر خوشی که مشتاقش هستیم، اونجا در اون مکان شگفت‌انگیز خواهد بود. عالی‌ترین لحظه‌ی ما، لحظه‌ای خواهد بود که از در عبور کرده و این دنیای اشک و اندوه، این وادی مرگ رو ترک می‌کنیم و وارد حضور بره میشیم.